

# طالب آملی سخنیں دیکر پرمون کی این شاہ

بقلم : پیر حسام الدین راشدی (پاکستان)  
ترجمہ : محمد جعفر جوان

نام کامل طالب یا پدروی را هیچ تذکرہ نویسی نہ نوشتہ ، ونہ آنچنانکہ جزء نام وی است متعلق بہ شہر آمل دانستہ است . بقول خود او روستا زادہ<sup>۱</sup> بودہ و یکی از روستاہای اطراف آمل زاد وبوم وی بودہ است .

تاریخ تولد صحیح طالب معلوم نیست، ولی طالب در قصیدہ بی کہ در مدح میرزا ابوالقاسم<sup>۲</sup> حاکم آمل (۱۰۰۷ ہجری) سرودہ سن خود را ۲۰ سالہ نمودہ است :

پا بردومین پایہ اوج عشراتم وینک عدد فتم از آلف زیاد است

(ص ۹ - ص ۱۳) دیوان طالب

وقتی کہ ابوالقاسم در سال (۱۰۰۷) ہ بہ سمت حاکم آمل تعیین شد طالب ۲۰ سالہ بود با این حساب تاریخ تولد او باید در حدود سال ۹۸۷ ہ (۳ سال پس از مرگ شاہ طہماسب) باشد. در این قصیدہ طالب از قدرت خود بر علوم رایج نیز ذکر کردہ است و از آن چنین برمی آید کہ او از خانوادہ بی بودہ است کہ چراغ علم از چند نسل پیش از او در آن خانوادہ روشن بودہ و بنا بہ روایات خانوادگی تحصیل علوم رایج (منطق، ہیأت، فلسفہ، تصوف، حکمت، خط) برای پسران تا ۲۰ سالگی الزامی بودہ است :

دستی است مرا، کشیدی بیضاز عباد است  
کاستاد علوم است بر این جملہ مزاد است  
بر طبع فلاطون الہیم گشاد است  
اقلیدس شان غامی تشنیدہ سواد است

بر ہندسہ و منطق و بر ہیات و حکمت  
وین جملہ چو طی شد، نمکین علم حقیقت  
تیر حکمی، چون بہ کمال آورم، اول  
باہیاتیانم، چہ کشاکش، کہ بہ حبیبم

کہ ضایع کردہ ام در روستا عمر  
چہ سازد عقل مسکین، روستائست

۱- دگر آئین بہ شہرم نیست معذور  
ندارد طاقت طنزای عشق

۲- ابوالقاسم بن میر عزیزخان (برادرزادہ خیرالتساء بیگم مادر شاہ عباس کبیر / ۹۸۵-۱۰۳۸ ہ) :  
میرزا شفیع خراسانی ملقب بہ میرزای عالمیان حاکم مازندران اورا منصوب نمودہ بود . طالب در مدح میرزا شفیع چند قصیدہ دارد ، در مدح ابوالقاسم یکی از قصاید وی چنین آغاز می شود :

سحر کہ غنچہ گشاید گرہ زیشانی زند دم از دم عیسی نسیم بستانی

مولانا شبلی نوشتہ است کہ در قصیدہ سرائی این اولین قصیدہ طالب است (شعر المعجم ۳ : ۱۴۹)  
قصیدہ را در صفحہ ۱۱۰-۱۱۲ دیوان چاپ شدہ وی ملاحظہ می فرمایید .

در سلسله وصف خط، این بس که ز کلکم  
پوشم سلب شعر، چو دانم که تو دانی

هر نقطه سویدای دل اهل سواد است  
کاین پایه مرا، ثامن این سبع شدا داست  
(دیوان دیباچه ۴ متن ص ۹ - ص ۱۳)

ولی مؤلف مخزن الغرائب احمدعلی سندیلوی اشجه که به ملاقات فیروز منشی شاهجهان و طالب درس (۱۰۲۹ هـ) اشاره کرده چنین ابراز می‌دارد که طالب در علوم آن اندازه که ادعا نموده اطلاعاتی نداشته است، مولانا شبلی ملاقات طالب با ملا فیروز را چنین بیان نموده است:  
هنگامی که در سنه ۱۰۲۹ هـ پادشاه به «فتح پور» آمد در من شوق دیدار طالب پدید آمد. در کنار استخر خیمه‌یی قرار داشت که طالب در آن خیمه بود. وقتی که به خیمه داخل شدم دیدم که طالب در حال اعتکاف است و در پیش او قسمتهائی از دیوان بود پس از مصافحه و معانقه سؤال نمود که چطور شد به اینجا تشریف آوردید، گفتم: چند شعر شمارا شنیده بودم از شنیدن آن شوق دیدار شمارا در خود احساس کردم پرسید کدام شعر بود، این شعر را خواندم:

لباز گفتن چنان بستم، که گوئی  
وقتی این شعر را خواندم:

لب بر لبش گذارد و قالب تهی کند  
مردم ز رشک، چند به بینم که جام می  
از فرط خوشی بی اختیار شد دست در گردنم انداخت و از ذوق و سخن شناسیم بی اندازه تعریف کرد و گفت کمربند را باز کن و با کمال آسودگی تشریف داشته باش تا یکی دو روز به خوشی با هم باشیم. درست در همین حالت يك مغولی آمد که در دست او دیوان خاقانی بود میخواست که طالب برای او بخواند طالب گفت امروز معذورم بدار که پس از مدتی یکی در دأشنا یافته‌ام از این سخن لطف هم نشینی افزوده شد. ولی آن مرد مغول دست بردار نبود. دیوان را باز کرده این قصیده خواند:

در پرده دل آمد دامن کشان خیالش  
جان شد خیال بازی در پرده وصالش  
در مرکز مثلث بگرفته ربع مسکون  
فریاد اوج مریخ از تیغ مه صفاتش

طالب این شعر را بیان نمود ولی چندان مایه علمی نداشت سخنان درهم برهم گفتن آغاز کرد. بی اختیار خنده‌ام گرفت، عصبانی شده گفتم که این نوع اشعار را شما در هندوستان قابل تعلیم میدانید من این گونه اشعار را با ناخن پا می‌نوسیم. گفتم که شاعری چیز دیگری است و سخن فهمی چیزی دیگر. طالب مکدر گشته ساکت شد من هم ناراحت شدم از اینکه بی‌جهت او را دل آزرده کردم برای دل خوشی او رشته سخن را تغییر دادم و گفتم که دیروز در دربار بعضی بر شعر شما معترض بودند طالب گفت که این شعر بود:

عنبر افسرده‌ام در پرده دارم بوی خوش

بر این شعر آصف خان اعتراض نمود که نمی‌توان عنبر افسرده گفت دیگران نیز گفتار او را تصدیق نمودند. من گفتم که خاقانی سنگترا افسرده گفته‌است بنابراین عنبر چه گناهی کرده است که افسرده نباشد. شعر خاقانی این است:

گر فیض او به سنگ افسرده رسد نما

طالب خیلی خوشحال شد و بمن گفت که این شعر را بر روی يك ورق کاغذ بنویس<sup>۳</sup>.

\*\*\*

طالب در مدح میرزا محمد شفیع قصیده‌یی سروده است که مطلع آن، اینست:

بیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد  
کنون غمی که به جان بسته‌بی بده برباد

بیت دیگر از این قصیده این است:

من آن مجسم فیض که بی تأمل و غور  
نکرده نوبر، يك چنین جبهه استاد

همین به فیض جبلی و نشئه ذاتی  
گرفته طنطنه شهرتم دیار و بلاد

از بعضی از کلمات دیوان اشعار طالب، طاهری شهاب چنین نتیجه گرفته است: طبیعت به طالب طبع شعر داده و تا اندازه‌ی هم استعداد علمی داشته است و گرنه در علوم هیچ مرتبتی را دارا نبوده است. (دیوان دیباچه ص ۳ - ص ۹) مولانا شبلی نیز استعداد علمی را برای طالب قائل است ولی قبول این ادعا را مشروط است. تذکره نویسان معاصر طالب استعداد علمی و کمال فنی را در طالب قائل‌اند که از جمله نظر سه نفر از آنان درباره طالب در برابر موجود است. مثلاً صاحب خیرالبیان که تذکره خود را در سنه ۱۰۱۹ هـ به اتمام رسانیده است (هنگامی که طالب در قندهار و خود مؤلف در هرات بوده) نوشته است:

از غایت علو ادراک و سخن فهمی و فراست دست تصرف با اکثر علوم و فنون زده بهره کلی از علوم رسمیه حاصل نموده، خط نستعلیق را به نوعی می‌نویسد که خوشنویسان انگشت از حسن خطش بدندان گرفته انصاف می‌دهند (خیرالبیان صفحه ۳۱۴ - ۳۱۵).

مؤلف عرفات العاشقین نوشته است:

با آنکه هنوز در عنوان شایب بوده بر صفحه عذار خطی نداشت رقم خط و نظم دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب عارفان میکرد، الحق خوش می‌نویسد (میخانه گلچین معانی ص ۵۵۴) مصنف میخانه نوشته است:

آنقدر اهلیت و استعداد که با اوست با دیگر شعرای این ایام نیست (میخانه گلچین ص ۵۴۵). میرزا محمد شفیع و میرزا ابوالقاسم هر دو ممدوحین طالب از لحاظ بذل و بخشش کاملاً خسیس بودند و بهمین جهت طالب بواسطه تنگی معیشت در سنه ۱۰۱۰ هـ (مقدمه دیوان طالب به حواله محمد عارف شیرازی ص ۱۹) که ۳۰ ساله بود از آمل یا قصبه<sup>۴</sup> که خانواده‌اش در آنجا بودند برای تلاش معاش به کاشان رفت که بنا به قول محمد شفیع مرحوم (رک دیو ص ۶۷۹ می‌خانه ص ۳۸۴) خاله وی زوجه حکیم نظامی کاشی بود.

مؤلف مآثر الامرا در شرح احوال عاقل خان عنایت‌الله نوشته است زنی که در عقد نصیرائی کاشی بود، ستی‌النساء خانم خواهر طالب بوده نه خاله وی - ولی این مطلب صحیح نیست زیرا از مثنوی و میخانه که بنام بکتاش نوشته شده چنین برمی‌آید که خواهر وی در مازندران سکونت داشته و خاله او در کاشان (مآثر الامرا ۲: ۷۹۹۰).

چند سالی در آنجا نزد عزیزان خود اقامت نمود و بعد رو به سوی اصفهان نهاد و در آنجا دو قصیده در مدح شاه عباس کبیر سرود:

ز مشرب تو می‌لعل فام را شرف است  
پیاله راز تو فخر است و جام را شرف است

\*\*\*  
بلبل نظمم چو آهنگ غزل خوانی‌کند  
نغمه، جان در پیکر گلهای بستانی‌کند  
(دیوان ص ۶۱۵)

در اصفهان نیز بهیچوجه از او قدردانی بعمل نیامد از این رو رنجیده خاطر گشته به مشهد رفت و ترجیع بند پرسوز و گدازی تقدیم پیشگاه حضرت رضا نمود:

باز خاطر ز عیش دلگیر است  
نفس راست بر جگر تیسر است  
(دیوان ص ۱۶۰)

از مشهد به مرو شاهجهان رسید. در آنجا بکتاش خان حاکم مرو او را نزد خود نگهداشت و به خوبی از او سرپرستی نمود و او را نواخت. (بکتاش خان دافلو استاجلو از سنه ۱۰۰۸ هـ تا سنه ۱۰۱۷ هـ حاکم مرو شاه جهان بود و در همانجا در سنه ۱۰۱۷ به مرگ طبیعی درگذشت). طالب یک سال را با آسودگی خاطر در آنجا گذرانید هر چند گاه قصیده‌ی در مدح خان نوشت، یک مثنوی هم بنام «سوز و گداز» (دیوان ۱۹۴ - ۲۰۳) در بحر خسرو شیرین

۳ - شعر العجم ص ۱۶۷ از احمده علی سندیلوی.

بنام وی سروده است. مدت اقامت طالب در مرو شاه جهان ۲ سال بود چنانکه خود او در مثنوی بدان اشاره نموده است:

دو سال آمد که از محنت کشانست  
ترا چون بسوسه فرس آستانست  
بکناش خان هنوز زنده بود که طالب بظاهر اجازه رفتن به مازندران را برای دیدار عزیزان خود از او کسب نمود و رفت. از قرار معلوم از سال ۱۰۱۴ هـ تا ۱۰۱۶ هـ طالب در مرو سکونت اختیار نموده، در آخر سال ۱۰۱۶ هـ وقتی که از آنجا خارج شد بجای رفتن به مازندران به سمت هندوستان روی نمود، آنجائی که صیت شهرت بذل و بخشش دربار مغولان و امرای آنان شعرا و هنرمندانی را که از دوران صفویه به تنگ آمده بودند به سوی هندوستان جلب می نمود.

اینکه طالب در چه سالی وارد هندوستان شد غیر از مؤلف خیرالبیان تذکره نویسی دیگری در این باره چیزی ننوشته است. او چنین می نویسد:

بتاریخ سنه ست و عشر و الف (سنه ۱۰۱۶ هـ) به جانب هندوستان شتافته بعد از وصول در آن دیار، میرزا غازی ترخان مولانای مذکور را به مصاحبت خویش بازداشته: الحال به خدمت میرزای مزبور مکرم است (خیرالبیان ۳۱۵ الف) از این بیان کاملاً روشن میشود که طالب از سنه ۱۰۱۴ هـ تا سنه ۱۰۱۶ هـ در مرو اقامت داشته و در سال ۱۰۱۶ هـ از آنجا بیرون آمده مستقیماً به سوی هندوستان رهسپار شده است.

برخی از تذکره نویسان معتقدند که طالب از مرو مستقیماً نزد میرزا غازی به قندهار رفته و بعضی معتقدند که ابتدا به هندوستان آمده و وقتیکه در آنجا مکنتی نیافت از آنجا به آگره، سر هند، لاهور و ملتان رفته سپس به قندهار رسید. در اینجا به اسنادی اشاره می کنیم که در روشن شدن موضوع به ما کمک می نماید:

(۱) خیرالبیان ۳۱۵ - الف: بجانب هندوستان شتافته بعد از وصول در آن دیار میرزا غازی ترخان مولانای مذکور را به مصاحبت گرفته.

(۲) عرفات العاشقین: وقتیکه از ایران به هند عزیمت کرده بود در سند به خدمت میرزا غازی و قاری . . . . قیام نموده . . . بعد از آن به هند آمد و رفت در ملازمت اعتمادالدوله کمال ترقی کرده و می کند.

(۳) میخانه: اما چون طالب از بکتش خان جدا گردید اول بار به قندهار در آن اوان میرزا غازی ترخان . . . . حاکم قندهار بود. چون زبده دودمان ترنیان در قندهار از دست ساقی اجل ساغر مرگ گرفت آن بلبل دستان سرای در همان سال که سنه عشرين و الف (۱۰۲۰ هـ) بود به دارالخلافه آگره آمد.

(۴) لطایف الخیال: از مازندران به عراق رفت . . . . بعد به قندهار رفت نزد میرزا غازی ترخان وقتی که بساط سلطنت او بهم خورد به هند رفت.

اینها از تذکره های معاصر طالب می باشد و بعضی از این تذکره نویسان خود با طالب ملاقات هم نموده اند. نتیجه حاصله از مجموع مطالب ذیل اینست که طالب از خدمت بکتش خان خارج شده قبل از همه چیز در (سند یا) قندهار در زمره شعرای میرزا داخل شده است و در سنه ۱۰۲۰ هـ از آنجا مراجعت نموده با دیگر امرای هندوستان ارتباط پیدا کرده است.

آن تذکره بی که معتقد است طالب ابتدا به هندوستان آمد و بعد به قندهار رفت و وقتی میرزا غازی در گذشت دوباره روی به جانب هند نهاده است مربوط به زمان خیلی بعد از آنست. از تذکره نویسان موخر نیز واله داغستانی خان آرزو و علی ابراهیم خان معتقد به این مطلب نیستند.

(۵) مجمع النفاث: اول در سند به خدمت میرزا غازی . . . . قیام می نمود . . . بعد از وی به هند آمده . . . .

۶) ریاض الشعرا: بطور تفصیل موضوع را بیان نموده ولی در آن نیز مطلب این است که:

مدتها در خدمت میرزا غازی به سر کرده ترقیات نموده پس از آن به خدمت جهانگیر شاه رسیده کامیاب گردید.

۷) صحف ابراهیم: از آمل . . . رخت سفر بر بسته اوائل میرزا غازی وقاری تخلص حاکم سند پیوسته، زمانی در خدمت آن حاکم و الامر تبیت گذرانیده و آخر بر دارالخلافه هند رفته.

اولین تذکره نویسی که از يك قصیده چنین استنباط نموده و نوشته است که طالب از راه آگره، لاهور، سر هند و ملتان به خدمت میرزا غازی خان رسیده میر غلام علی آزاد می باشد:

۱) سرو آزاد . . . از ولایت خود بر آمده به ترهنگده هند خرامید چون میرزا غازی وقاری از پیشگاه جهانگیر شاه به استانداری قندهار مأمور گردید . . . طالب خود را به آستان میرزا غازی کشید . . . طالب قصیده طولانی در مدح میرزا غازی میطرأزد و در آن قصیده رفتن خود را از هند پیش میرزا مفصل می نماید . . . و بعد رحلت میرزا غازی، کرت ثانی به گل گشت هند شتافت.

۲) خزانه عامره: سری به گلگشت هند کشیده چندی در اینجا به سر برده ترد میرزا غازی . . . شتافت . . . بعد فوت میرزا غازی دوباره رخت به دیار هند کشید.

با توجه به آن دو تذکره این مؤلف و استناد به قصیده طالب، در بین متأخرین مولانا شبلی در شعر العجم نوشته است:

اشتیاه صاحب میخانه در اینست که می نویسد ابتدا طالب به خدمت میرزا رسیده (شعر العجم ۳: ص ۱۵۰).

در این مورد بعضی از سالهای لازم و ضروری در جدولی درج میشود تا برای وصول به نتیجه سهولتی ایجاد شده باشد:

۹/ محرم سنه ۱۰۱۵ هـ: از طغیان قندهار جهانگیر در لاهور اطلاع حاصل نمود و در این تاریخ میرزا غازی را برای انجام کار مهمی منصوب نمود (ترك ص ۳۴).

۹/ ربیع الآخر سنه ۱۰۱۵ هـ: در بخشش ۳ میلیون دام نصیب میرزا شد (ترك ص ۳۵).

۱۳/ رجب سنه ۱۰۱۵ هـ: به بهادر خان - جهت امداد و کمک دستور حرکت داده شد و ۲۰۰ هزار روپیه هم داده شد (ترك ص ۴۰).

۱۲/ شوال سنه ۱۰۱۵ هـ: میرزا غازی فاتحانه وارد قندهار شد (ترك ص ۴۲).

۲۲/ ذیقعد سنه ۱۰۱۵ هـ: هنگام جشن نوروز بود از فتح قندهار جهانگیر اطلاع حاصل نمود (ترك ص ۴۲).

شوال سنه ۱۰۱۵ هـ: تا رجب سنه ۱۰۱۶ هـ: غازی بیگ ۱۰ ماه در قندهار ماند و بنا به دستور جهانگیر به محل مراجعت نمود.

۱۰/ شعبان سنه ۱۰۱۶ هـ: در روز پنجشنبه جهانگیر، میرزا غازی را به منصب پنج هزاری ذات و سواری فائز گردانید و علاوه بر تنه در ملتان نیز زمینی به عنوان بخشش به او عطا کرد و به جای سردار خان دوباره حکومت قندهار را به او تفویض نمود (ترك ۶۴).

۴ - طاهری شهاب نوشته است که در مازندران شعری عامیانه است که خواهر طالب (ستی النساء بیگم) از سنگهای دهکده کوچک سراغ برادر گمشده اش را میگیرد: (سنگ کوچک طالب، ندی) - این قصبه کوچک، در ۹ کیلومتری شمال آمل واقع شده است. - اما طاهری شهاب درباره چنین زن تحصیل کرده ای شك می کند که چگونه شعر دهاتی می سراید، شاید این تصور را ندارد که زنان یاد عزیزان خود را به اشعار عامیانه می سرایند. بهر حال ممکن است که همین قصبه کوچک زاد و بوم طالب باشد.

۱۲/شعبان سنه ۱۰۱۶ هـ: روز دوشنبه میرزا غازی در باغ دل انگیز لاهور با جهانگیر ملاقات نمود (ترك ۶۳).

۱۴/رجب سنه ۱۰۱۷ هـ: میرزا غازی دستور حرکت به سوی قندهار را دریافت داشت و ترتیب و تنظیم اسباب و غیره را تهیه دیده آماده حرکت بود که خبر فوت سردارخان واصل شد (ترك ۷۳).

۸/صفر سنه ۱۰۱۹ هـ: میرزا تقاضای تکمیل هزینه لشکر را به کرات درخواست کرده بود که روز دوشنبه دستور داده شد از خزانه لاهور ۲۰۰ هزار روپیه فرستاده شود (ترك ۸۴).

۱۶/محرم سنه ۱۰۲۱ هـ: هفتمین سال جلوس جهانگیر با سه شنبه اول فروردین (نوروز) شروع شد (ترك ۱۰۱).

۱۱/صفر سنه ۱۰۲۱ هـ: شب جمعه میرزا غازی در قندهار وفات یافت (ترخان نامه).  
۱۰/ربیع الاول سنه ۱۰۲۱ هـ: روز ۲۵ اردیبهشت پادشاه از مرگ میرزا غازی اطلاع حاصل نمود (ترك ۱۱۰).

مصنف تاریخ طاهری محمد طاهر نسیانی تنوی اولین مرتبه که میرزا غازی به قندهار رفته همراه وی بوده است (شوال ۱۰۱۵ - رجب ۱۰۱۶ هـ) و ضمن بیان شرح حالات، قحط و مصیبتی که از این امر بر لشکر و مردم میرزا وارد شده مفصلاً ذکر کرده است:

«فقیر نیز در آن کمک از تنه به ملازمت ایشان می آمد تعیین گردیده بود، بعد از داخل شدن ایشان سپاه مذکور رسید، قحط سالی بمرتبه‌یی بود که اکثر غربای آن سرزمین (قندهار) گوشت جیفه‌های اسب و شتر می‌بریدند و می‌خوردند...»  
و همچنین ضمن بیان شرح حال همراه می‌گوید:

«الحق همچنان وقت بود، ما و یک یار محمد هاشم نام هم منزل بودیم آنچه ماحضر می‌بود با تفاق تناول می‌کردیم چون سفر گذرانده، در قندهار حضر داشتیم، آذوقه‌ای که همراه برداشته بودیم تمام گردید کار بر خرید افتاد.»

پس از آن میر طاهر بهای اشیاء خوردنی را ذکر می‌نماید و می‌نویسد که با وجود پرداختن چنین بهائی یافتن اشیاء خوراکی غیر ممکن بود و ضمن بیان شرح حال همراه خود می‌نویسد:

«آن عزیز را پارهٔ روغنی در دبه مانده بود. عاقبت معاملهٔ او بجائی کشید که طعام از یاران که همجوار بودیم نهان کرده در طهارت خانه می‌خورد» حالت لشکریان و خدمتگزاران میرزا غازی هم تراز بود و از سردارخان و میر بزرگ قرض نموده گذران می‌نمودند و - حالت سپاهیان آنچنان سخت شد که اطراف اقامتگاه میرزا غازی جمع شده فریاد می‌زدند داد - داد. «چون می‌رسید و کلا از ترس، احوال سپاهی عرض نمی‌کردند، روزی خود فهمید و ایشانرا پیش کشیده آنچه دفینه نهاده بودند حکم داشت که بدین غریبان بدهند و مرا از آزار ایشان خلاصی دادند.»

این حالات تا شوال سنه ۱۰۱۵ هـ که میرزا برای بار اول آنجا بود ادامه داشت. میر طاهر نوشته است که در چنین حالتی طالب آملی و شمسای زرین قلم در قندهار به خدمت میرزا رسیدند.

در این حالت طالب آملی و شمس به قندهار رسیده به ملازمت ایشان مشرف گردیدند. صاحب خیرالبیان می‌نویسد که طالب در سنه ۱۰۱۶ هـ مرو را رها نموده قبل از همه به ملازمت میرزا درآمد. تاریخ طاهری نیز این امر را تأیید می‌کند.

لذا میتوان چنین استنباط نمود که ضمن حرکت از مرو به سوی هندوستان چون قندهار در بین راه واقع شده بود، طالب با رسیدن بدانجا پیشتر نرفت بلکه ملازمت میرزا را اختیار نمود. میرزا غازی در شرح حال دربار نوشته است که بواسطه توطئه درباریان به جای دریافت

پول ، دستور مراجعت فوری و اقامت در آنجا تا دستور ثانوی را دریافت نمود .  
 واضح است که اگر از قندهار خارج شده باشد طبعاً همراه تمام متعلقین بوده است . او  
 در شعبان سنه ۱۰۱۶ هـ به لاهور آمده با جهانگیر ملاقات نمود . طالب نیز در این سفر همراه  
 وی بود و هنگامی که میرزا غازی در رجب سنه ۱۰۱۷ هـ دوباره - حاکم قندهار شد ، طالب  
 همانجا در هندوستان اقامت نمود .

قصیده‌ای را که میرغلام علی آزاد و مولانا شبلی مدرک قرار داده اظهار داشته‌اند که طالب  
 ابتدا به هندوستان آمده ، بعد به آگره و لاهور و ملتان ، و از آنجا برای بار اول به قندهار رفته است  
 این در حقیقت زمانی سروده شده است که بنا به مطالب فوق طالب یک نیمه سال را در آنجا مانده بخت  
 خود را آزموده و چون چیزی عایدش نگردید دوباره بیاد میرزا غازی افتاده به او پیوسته است  
 (چنانکه خواهد آمد) چنین بنظر میرسد که طالب در سال ۱۰۱۸ هـ این قصیده را سروده و بسوی  
 قندهار رهسپار شده است ، در سال ۱۰۱۹ هـ نزد میرزا غازی در قندهار بوده است که صاحب تذکره  
 خیرالبیان شرح حال وی را نوشته و نشان داده است که در آن هنگام (سنه ۱۰۱۹ هـ) طالب در الترام  
 میرزا غازی بوده است .

برای طالب این سفر بسیار گران تمام شد . او به مرض آبله مبتلا شده ۶ ماه تمام در تب  
 بیماری بود و سرانجام بهمان علت چشمش را از دست داد . طالب وضع خود را در حالت بیماری در  
 این اشعار بیان کرده است :

ز باد آبله شش ماه شد که خاک تنم      بهم برآمده زان چون غبار می پیچم  
 حجاب جوشش لب میکنم زموی بروت      نقاب درد به روی سرار می پیچم  
 درباره ضایع شدن چشمش نوشته است :

باری خوشم که گر گل چشمم بیاد رفت      در دست شیشه شیشه گلاب سرشک ماند

\* \* \*

ای کاش گوش رغبتم احوال شدی چو چشم      تا هر چه گفتمی از تو مکرر شنیدم

طالب در ایام اقامت خود در قندهار ۱۱ قصیده و ۲ ترکیب بند در مدح میرزا غازی گفته  
 و بعضی از غزلیات را نیز در جواب میرزا سروده است و معلوم میشود که در نتیجه آبله ، و از دست دادن  
 چشم ، شکسته خاطر گشته است . اگر چه میرزا غازی از بذل و بخشش و سرپرستی و قدردانی وی  
 بهیچوجه کوتاهی ننموده ولی او از آب و هوای آنجا دلگیر شده بود . از سوی دیگر وضع مالی  
 میرزا غازی نیز در آن اواخر خوب نبود . بهمین سبب طالب دوباره راهی هندوستان شد و در آنجا  
 برای ادامه حیات به تلاش معاش پرداخت .

قصیده‌یی که در مدح میرزا سروده خیلی محکم و باحرارت است چنانکه بعضی اوقات  
 از مداحی گذشته ادعای عاشقی کرده است :

تکلف نیست معشوق من است او نیست مخدوم

از آن این شعر عشق آمیز در مدحش سر آیدم

آنچنانکه مؤلف میخانه نوشته است طالب در سنه ۱۰۲۰ هـ در حیات میرزا ، قندهار را رها  
 کرده به هندوستان رسیده بود . و بهمین سبب است که در دیوان طالب در وفات میرزا غازی هیچ  
 رثائی مشاهده نمی‌گردد . حال آنکه شعرائی که تازمان وفات میرزا غازی (۱۰۲۱ هـ) در خدمت  
 او بودند - از جمله مرشد یزدجردی - مرثی در دنا کی سروده‌اند .

طالب بدینجا که رسید دوباره به مصائب روزگار مبتلا شد ، ابتدا دیانت‌خان (مادر الامرا)  
 ۲ : ص ۸) خود ، او را به دربار رسانید . طالب در آن وقت ماده نشئه آور «مفرح» خورده بود لذا  
 در دربار شاهی هیچ نتوانست بگوید . دیانت خان شرمنده شد . پس از رسیدن به منزل وقتیکه اثر  
 نشئه زایل شد طالب یک قطعه شعر به معذرت خواهی نوشت و فرستاد . دیانت خان بعد از آن بالاچار

او را نزد عبدالله خسان (متوفی ۱۰۵۴ هـ) (ماترا الامرا ۲: ص ۷۷۷) به گجرات فرستاد. عبدالله خان شعر دوست بود ولی گشاده دست نبود. طالب به تنگ آمد و دوباره به آگره آمد. بطریقی (۱۰۲۵ هـ) (تقی اوحدی طالب را در سنه ۱۰۲۵ دیده است در آن وقت او وابسته به اعتماد الدوله بود) با اعتماد الدوله ارتباط حاصل نمود و منصب مهرباری را بدست آورد. ولی نتوانست آنرا به کمال برساند، لذا مستعفی شد و از آن مخصمه نجات یافت (ترك ص ۲۸۹).

اعتماد الدوله میرزا غیاث الدین (متوفی ۱۰۳۱ هـ) بالاخره طالب را به دربار پادشاه رسانید. جائی که برای اولین بار یخت طالب بیدار شد و ستاره اقبالش درخشیدن گرفت و مورد توجه پادشاه واقع گردید، در سفر و حضر همیشه همراه او بود تا جائی که در سنه ۱۰۲۸ هـ به بلندترین مقام شاعری یعنی ملك الشعرائی رسید.

جهانگیر در ترك خود وقتیکه بسوی کشمیر رهسپار بود و در کلا نور منزل کرده، طالب هم همراه او بود از او یاد کرده است: «در این تاریخ روز شنبه دهم دیماه از چهاردهمین سال جلوس (برابر با اواخر محرم سنه ۱۰۲۸ هـ ق) به خطاب ملك الشعرائی خلعت امتیاز پوشید، اصل او از آمل است، يك چندی با اعتماد الدوله می بود، چون رشته سخنش از همگان در گذشت در سلك شعرای پایتخت منظم گشت (ترك ص ۲۸۹).

در اواخر عمر چندسالی بیماری جنون بر طالب عارض گشت و بکلی ساکت شد (تذکره شعرای کشمیر تألیف سید حسام الدین راشدی ص ۷۰۴ - رجوع شود به صحف ابراهیم) يك سال قبل از درگذشت جهانگیر یعنی در سنه ۱۰۳۶ هـ (ربو، ریحانة الادب، قاموس الاعلام، شمع انجمن، خلاصة الاشعار، شعر العجم، خزانه عامره بدیضاء، تنایج الافکار، صحف ابراهیم، میخانه، همه همین سال را ذکر کرده اند، طبقات شاهجهانی و ماترا الامرا سال ۱۰۴۰ هـ نوشته است که ناصحیح است - باغ و بهار، مرآة العالم و ایته سال ۱۰۳۵ هـ را ذکر کرده است. «تذکره کشمیر ص ۷۶۱») در عین جوانی به سن ۴۹ سالگی دار فانی را وداع گفت، ملاشیدا بایکسال کمتر تاریخ وفات او را چنین سروده است:

داد ای فلك از مردن طالب هان داد      امروز بنای نظم از پای افتاد  
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت      حشرش اجلی ابن ابی طالب باد

(تذکره شعرای کشمیر تألیف حسام الدین راشدی ص ۷۲۱).  
(این تاریخ به ملاصوری مشهدی نیز منسوب می باشد و چند کلمه آن فرق دارد.  
نظر من آنست که این گفته ملاشید است و به غلط به نام ملاصوری نسبت داده شده است).  
جهانگیر در ترك نوشته است که در ماه اردیبهشت سال ۱۱۳۶ هـ خبر وفات طالب را دریافت داشته است. طالب در «فتح پور» مدفون است ولی تاریخ ادبیات فارسی «اته» آنرا به غلط «فاذپور» نوشته است (اته ترجمه شفق ص ۱۹۵).  
حکیم رکنائی کاشی (متوفی سنه ۱۰۶۶ هـ) خاله زاده طالب بوده در مرگ او چنین سروده است:

فرزانه عزیز و طالب خویشم رفت      زین واقعه تاجه بادل ریشم رفت  
من بودم و آن عزیز در عالم خاک      خاکم بر سرکه آنهم از پیشم رفت

در حواشی کلمات الشعرای سرخوش (طبع لاهور) مذکور است که طالب با دختر امیر شیخ حاکم جهانگیر در سنه ۱۰۲۵ هـ یا سنه ۱۰۲۲ هـ ازدواج کرده از او صاحب ۲ اولاد شده که سنی النساء خواهر طالب آنان را سرپرستی می کرد.

سنی النساء به طالب فوق العاده علاقه داشت و برای دیدار او موطن خود را ترك کرد و بقیه عمر را با او گذرانید. او زوجه نصیرائی کاشی وزن بسیار تحصیل کرده و لایقی بود. وقتی به آگره



رسید طالب در التزام شاه در سفر بود. این قطعه شعر را نوشته از پادشاه اجازه خواست تا خواهر را ببیند:

صاحباً ذره پرورا عرضی  
 پیر، همشیره ایست غمخوارم  
 چارده ساله بلکه بیش گذشت  
 دور گشتم ز خدمتش به عراق  
 او نیاورد تاب دوری من  
 آمد اینک به آگره وز شوق  
 میکند دل به سوی او آهنگ  
 گر شود رخصت زیارت او

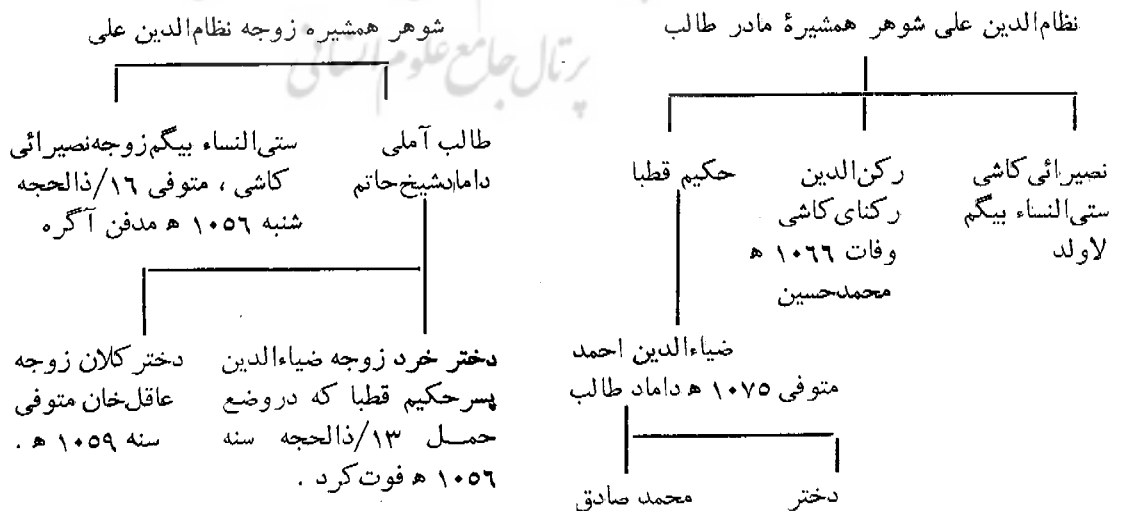
(۲) تذکره شعرای کشمیر ص ۷۱۶ تألیف نویسنده و دیوان طالب ص (۱۲۲).

ستی النساء بیگم پس از فوت شوهرش در خدمت ممتاز محل (زوجه شاهجهان) به منصب مهرباری و تمشیت امور خانه فائز گشت و شاهزاده جهان آرا (متوفی سنه ۱۰۹۲ هـ) را نیز آموزش می داد و قتی که ممتاز محل در سنه ۱۰۴۱ هـ فوت شد شاهجهان به او توجه خاص مبذول داشت و او را به سمت مدارالمهام رئیس کل امور حرم شاهی فائز گردانید. (نصرآبادی از عزیز دیگری ملا محمد شریف ولد شیخ حسن آملی نیز ذکر کرده است که به هندوستان آمده و نزد ابراهیم خان ولد علی مردان خان «حاکم کشمیر» بوده) (مقدمه دیوان طالب ص ۴۴).

در تاریخ ۱۳ ذی الحجه سنه ۱۰۵۶ هـ دختر طالب پس از وضع حمل از دنیا رفت و ستی النساء بیگم ۱۳ روز بعد از آن یعنی روز شنبه ۲۶ ذی الحجه سنه ۱۰۵۶ هـ از شدت تأثر در لاهور دار فانی را وداع گفت و شاهجهان ابتدا او را بطور امانت در لاهور بخاک سپرد و بعد از یکسال و چند روز جسد او را در آگره در سمت غرب تاج محل در مقبره خاصی به ارزش ۳۰ هزار روپیه دفن کرد (تذکره شعرای کشمیر ص ۷۱۹).

مولانا شبلی برای اشعار طالب ۲ صفت خاص بیان می کند: «در شاعری امتیاز طالب صرفاً در دو چیز است: ۱- ندرت تشبیه ۲- لطف استعاره. تراکت در استعارات قبل از او شروع شده بود ولی او لطافت بیشتر و استعارات نادری را بوجود آورد. کلام او را از هر جا که بخواید بردارید و ملاحظه کنید در آن استعارات نوی بنظر میرسد و اکثر آنها لطیف و ظریف هستند و برخی معماسازی است (شعر العجم ۳: ۱۶۸).

سلسله نسب طالب چنین است:



وقایع و حوادث زندگانی طالب بر حسب سنین مختلفه به ترتیب در جدول ذیل ذکر میگردد  
تا وقایع و جریاناتی که قبلاً ذکر شده به آسانی فهمیده شود.

۹۸۷ هـ در کرچک یکی از قصبات آمل تولد یافته است.

۱۰۰۷ هـ در ۲۰ سالگی ۲ قصیده و یک ترکیب بند در مدح میرا بوالقاسم حاکم آمل

گفت و یک قصیده هم در مدح میرزا محمد شفیع حاکم مازندران سرود.

— (در مدح ابوالقاسم این قصیده هست.

۱ — آنم که ضمیرم به صفا صبح نژاد است. دیوان ص ۹

۲ — سحر که غنچه گشاید گره ز پیشانی. «ص ۱۱۰

۳ — چون برگ گل ز دیده کوچکش فتابم «ص ۱۶۳.

و در مدح میرزا محمد شفیع:

— (بیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد.

(دیوان ص ۱۸).

۱۰۱۰ هـ در ۲۳ سالگی از مازندران به کاشان رفت و پس از آن در اصفهان اقامت گزید

و با تقی اوحدی ملاقات کرد.

تقی اوحدی می نویسد: در عنفوان شباب بود و بر صفحه عذار خطی نداشت. رقم خط و نظم

دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب عارفان می کرد.

در مدح شاه عباس قصایدی گفت ولی نتیجه بی حاصلش نگردید. از آنجا مایوس گشته

به مشهد رسید و ترجیع بندی با سوز و گداز سروده وصف حال زار خود را در آن بیان نموده.

قصاید اینست: (۱) ز مشرب تو می لعل فام را شرف است. دیوان ص ۱۵.

(۲) بلبل نطقم چو آهنگ غزل خوانی کند دیوان ص ۱۶.

— ترجیع بند نیز چنین آغاز می شود: باز خاطر زعیش دلگیر است دیوان ص ۱۶۰

۱۰۱۴ هـ اکبروفات یافت و جهانگیر بر تخت نشست و میرزاغازی در آن هنگام در دربار

بود.

ایضاً طالب نزد بکتاش خان حاکم مرو شاه جهان رسید و برای او یک ترکیب بند و یک

مثنوی سرود.

ترکیب بند اینست: باز گل کرده گلستان خیالی که مراست ص ۱۶۷.

مثنوی سوز و گداز اینست: سر مرا باز شوری در کمین است. ص ۱۹۴.

۱۰۱۵ هـ در تاریخ ۱۲/شوال میرزاغازی به قندهار رسید.

۱۰۱۶ هـ پس از ۲ سال اقامت اجازه عزیمت برای دیدار عزیزان خود از بکتاش خان

گرفت.

ایضاً و بجای رفتن به آمل به سوی هندوستان رهسپار شد و قبل از رجب ۱۰۱۶ هـ به

قندهار که چهار قحطی سختی بود رسید و به میرزاغازی پیوست.

ایضاً در ماه رجب همراه میرزاغازی از قندهار روانه شد و به «بکر» رسید.

ایضاً این بیت از مثنوی سوز و گداز است:

دو سال آمد که از محنت نشان است      ترا چون بوسه فرش آستان است

دیوان ص ۲۰۲

۱۰۱۷ هـ پس از آمدن طالب بکتاش خان در همان سال فوت نمود.

ایضاً میرزاغازی در ۱۴ رجب به سمت حاکم قندهار تعیین شده بدانجا رهسپار شد.

۱۰۱۸ هـ طالب از رجب سنه ۱۰۱۶ هـ در هندوستان گردش می کرد تا اینکه بالاخره

مایوس شده از آگره به قندهار رفت.

ایضاً در لاهور با ابوالمعالی (متوفی سنه ۱۰۲۴ هـ) بیعت کرده و مدتی در آنجا ماند و قطعه

خوشا لاهور و فیض آب لاهور      به طاعت میل شیخ و شاپ لاهور  
که پیر دستگیر و مرشد من      یکی قطب است از اقطاب لاهور

(ص ۴۱)

به قول شبلی مراد از قطب الاقطاب شاه ابوالمعالی لاهوری است .  
ایضاً از آگره به لاهور و سرهند و ملتان رفته و از آنجا به قندهار رسید و بار دیگر به ملازمان  
میرزا غازی پیوست و قصیده‌ای نوشت (دیوان ص ۹۸) .  
۱۰۱۹ هـ در قندهار به مرض آبله مبتلا شد و چند ماه بستری گردید و آبله یک چشم او را  
کور کرد .

ایضاً وقتیکه صاحب خیرالبیان در هرات تذکره او را نوشت طالب در قندهار بود .  
۱۰۲۰ هـ پریشان شده قندهار را رها نمود و دوباره به هندوستان رفت .  
ایضاً در همین سال با ملا عبدالنبی صاحب «می‌خانه» ملاقات کرد .  
۱۰۲۱ هـ میرزا غازی در ۱۱ صفر در قندهار وفات یافت .  
۱۰۲۳ هـ قلیچ‌خان پدربچین قلیچ وفات یافت .  
۱۰۲۵ هـ در این وقت چین قلیچ‌خان در ملازمت اندجانی بوده و در همین سال به بندر  
«سورت» رفت .

آمل ز یسار رفت مرا از التفات او      تا خویش را به بندر سورت کشیده‌ام

شبلی در جلد ۳ (صفحه ۱۶۷) از قول آزاد نوشته است که قلیچ‌خان در خدمت حاکم  
لاهور بود و در مدح او قصایدی سرود ، قصیده‌یی که به عنوان سند ارائه گردید مربوط به مدح چین  
قلیچ‌خان است نه در مدح پدر وی ..  
گل بهار سخاچین قلیچ‌خان ، که سپهر

(ص ۱۶۶)

۱۰۲۵ هـ به خدمت خواجه قاسم دیانت‌خان رسید و او آنرا نزد عبدالله‌خان فیروز جنگ  
به گجرات فرستاد . در آنجا طالب قصیده‌یی برای عبدالله‌خان سرود و دوباره به نزد دیانت‌خان  
رفت .

(قصاید ص ۳۲ - ص ۷۹ - ص ۱۰۴ - ص ۱۸۲)

ایضاً تقی اوحدی او را در سنه ۱۰۲۵ هـ که او در خدمت اعتمادالدوله بود در آگره ملاقات  
نمود . دیانت‌خان کوشش کرد که او را به دربار برساند ولی چون ماده مخدر استعمال کرده بود  
چیزی نتوانست بگوید . از دربار بیرون آمد و بعداً وقتیکه اثر آن نشئه زایل شد نامه معذرت‌خواهی  
به دیانت‌خان نوشت . (معذرت‌نامه را در ص ۱۴۶ ملاحظه فرمایید) پس از آن اعتمادالدوله او را  
به دربار رسانید .

ایضاً بطور یقین اعتمادالدوله در «اجمیر» او را به دربار نزدیک کرد . قصایدی که  
درباره اعتمادالدوله نوشته شده است در صفحات ۱، ۷، ۴۸، ۱۱۸، ۹۹۷، ۹۸۹، ۹۹۴، ۱۰۰۹، ۱۰۲۵  
۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۵۳، ۱۰۴۲، و ۱۰۶۶ است .

۱۰۲۶ هـ قطعه شعری برای نورجهان بیگم نوشت و تقاضای ازدواج کرد چنین برمی‌آید  
که این ازدواج در سنه ۲۵-۱۰۲۶ هـ رخ داده باشد و از اوصاحب دوا اولاد شد . این بانو دختر شیخ  
خاتم بود .

(قطعه ص ۱۲۴ را ملاحظه فرمایید دیباچه طاهری شهاب ص ۳۸ + دیباچه طاهری شهاب

ص ۳۷ و کلمات الشعرا طبع لاهور ص ۲۹۰) .  
 ۱۰۲۸ هـ شنبه او آخر محرم (دهم ماه دی) جهانگیر طالب را به منصب ملک الشعرائی  
 فائز گردانید .  
 ۱۰۲۹ هـ باملا فیروز در «اجمیر» ملاقات نمود .  
 ۱۰۳۴ هـ در حدود همین سال بود که حالت جنون بر او مستولی گشت و از آن پس به حالت  
 سکوت فرو رفت .  
 ۱۰۳۶ هـ در «فتح پور» آگره فوت نمود و در همانجا دفن شد . در آن وقت ۴۹ سال از  
 عمر وی می گذشت .  
 ۱۰۵۶ هـ یکی از دختران طالب که با ضیاء الدین پسر حکیم قطبا ازدواج کرده بود در تاریخ  
 ۱۳ ذیحجه در لاهور هنگام زایمان درگذشت .  
 ایضاً روز شنبه ۲۶ ذالحجه سستی النساء از شدت تاجر لاهور در گذشته جسد وی به امانت  
 در همانجا بچاک سپرده شد .  
 ۱۰۵۸ هـ جسد سستی النساء بیگم را از لاهور به آگره انتقال دادند و در مقابل تاج محل  
 در مقبره خاصی که برای او ترتیب داده شده بود دفن کردند .

